

منافع ملی در عصر جهانی شدن

محمود عسگری

محقق مرکز تحقیقات استراتژیک

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهارم • شماره اول و دوم • بهار و تابستان ۱۳۸۰ • شماره مسلسل ۱۱ و ۱۲

مقدمه

منافع ملی پدیده‌ای است که هیچ ملاحظه‌ای را بر نمی‌تابد و با قرار گرفتن در صدر اولویتهای طراحان استراتژی، توجیه‌گر اقدامات و خط‌مشیهای دولتهاست. پر واضح است که منافع ملی مفهومی تجربیدی نبوده و در فضا و مناسبات بین‌المللی تجلی و معنا پیدا می‌کند. پذیرش ضرورت پدیده‌ها و مفاهیم سپهر سیاست و اثرپذیری آنها از تحولات در زمره مفروضات ذهنی اندیشه‌گران برشمرده می‌شود. مجاهدتهای علمی پژوهشگران عمدتاً در شناخت فرآیند دگر دیسیها و پیامدهای آنها بر موضوعات و فرآیندهای سیاسی بوده و به عبارتی آنها می‌کوشند ضمن باز تعریف عناصر و مؤلفه‌های دستخوش تغییر، تحولات رخ داده را در قالب پارادایمهای نوین صورتبندی نمایند. همسو با دیدگاه فوق، صاحب‌نظران، مفهوم «جهانی شدن» (به معنای امروزی) را، از پدیده‌هایی همچون اقتصادی شدن جهان، گرایش جهانی به اقتصاد، بسط و تعمیق فناوری ارتباطی و متعاقباً تراکم زمان و جهان، پیچیدگی وابستگیهای متقابل، تشدید آگاهی جهانی، افزایش اهمیت و جذابیت ارزشها / نهادهای فراملی، استخراج کرده‌اند. در واقع چنین وقایع پرشتابی در دهه‌های پایانی قرن بیستم، بسترساز فضای نوینی شد که علاوه بر زایش و پیرایش مفاهیم و ادراکات جدید، منجر به تحول ایستگاههای زمانه و در نهایت جایگزین شدن گفتمان «نظام جهانی شده» به جای گفتمانهای پیشین گردد. فرضیه مقاله حاضر درباره «آثار جهانی شدن بر منافع ملی» آن است که: در عصر جهانی شده، منافع ملی همچنان اعتبار و منزلت پیشین خود را حفظ نموده و در این میانه، روند جهانی شدن، ساز و کارهایی مؤثر در جهت تأمین این نوع منافع فراهم آورده است. در واقع هنر نخبگان در این نکته نهفته که بتوانند با ابزارهای «جهانی»، منافع «ملی» را تأمین نمایند.

الف - منافع ملی: معنا و مبنا

«منافع ملی» یکی از کلیدی‌ترین دانش واژه‌های علوم سیاسی است که در برگریخته حیاتی‌ترین نیازهای یک دولت بوده و در واقع از جمله مؤلفه‌های مؤثر در رفتارشناسی دولتها به شمار می‌آید. از لحاظ نظری مفهوم منافع ملی را اولین بار چارلز بیرد به کاربرد؛ اصطلاحاتی چون «اراده شاهانه»، «منافع نظام شاهنشاهی»، «ملاحظات عالیه کشوری»، از اسلاف منافع ملی تلقی می‌گردند. (۱) به نظر می‌رسد «منافع ملی» پدیده‌ها و اموری را دربرمی‌گیرد که تحقق آنها معطوف به پیشینه‌سازی^۱ امنیت همه جانبه ملت و دولت» می‌باشد.

چیمز روزنا بر این باور است که منافع ملی در دو عرصه سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری قابلیت استفاده دارد. در حوزه اول، منافع ملی شاخص اصلی در تبیین و ارزیابی سیاست خارجی در نظر گرفته می‌شود. در بُعد دوم، منافع ملی کار ویژه توجیه سیاستها و خط مشیهای ملی و نقد راهبردهای دولتهای دیگر و موضع‌گیری در برابر آنها را عهده‌دار خواهد بود. (۲) هر چند از بُعد کاربرد علمی، منافع ملی فاقد ساختار و شفافیت لازمه است، لیکن این ابهام، برای دولتمردان کارگشا می‌باشد.

اجماع نظر و تعیین اموری زیر عنوان «منافع ملی» از دو بُعد حایز اهمیت می‌باشد. از سویی موجب گرایش خط مشیها به سوی محیط سیاسی بین‌المللی گردیده و از طرف دیگر مبنایی به منظور گزینش میان اقدامهای بدیل اقدام ایجاد می‌نماید. (۳)

از منظر ساختارگرایان، منافع ملی واحدها، منتج از ساختار نظام بین‌الملل است که نوعی تعیین‌گرایی در آن مستتر می‌باشد. در این خصوص تجهیز به سخت‌افزارهای نظامی از طریق ورود به پیمانهای نظامی در شرایط نظام دو قطبی آشتی ناپذیر، قابل ذکر است. در حالی که در قالب رویکردی دیگر، برداشتها و دیدگاههای ذهنی هیأت حاکمه «منافع ملی» را تعریف و تبیین می‌کنند. از منظر عینی‌گرایان^۲ که به تحلیل محتوای سیاست خارجی دلبستگی خاصی دارند، منافع ملی، بنیانی در جهت تحلیل توفیق و کارآمدی خط مشیهای است که دستگاه دیپلماسی هر دولتی دنبال می‌کند.

در تقابل با این دیدگاه، ذهنی‌گرایان^۳ معتقدند که نمی‌توان واقعیتی عینی را به نام «منافع ملی» یافت. این گروه بیشتر از آن که در پی ارزیابی سیاستهای خارجی باشند، درصدد توضیح دلایل نحوه عمل دول در اقدامات بین‌المللی هستند. (۴) انگاره این عده بر این اصل استوار است که منافع ملی، زنجیره‌ای از ارزشها می‌باشد که حکومت آن را منافع مشترک کل جامعه دانسته است؛ اساساً

1. Maximization

2. Objectivists

3. Subjectivists

برخی اندیشه‌ورزان اعتقاد دارند که تعارض و کشمکش دولتمردان به واسطه ریشه داشتن منافع ملی در ارزشهاست.

واقعیتها حکایت از آن دارد که منافع ملی در چارچوب توانمندیها و قدرت، مقوله‌ای عینی و اعتباری بوده و به طور کلی منافع در ذات سیاست نهفته و در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، نوع آن تغییر می‌یابد نه اصل آن. صیانت و بسط منافع ملی در گرو قدرت واحد سیاسی است. مورگنتا، پدر واقع‌گرایی نیز بین میزان قدرت و محدوده تعریف منافع به رابطه مستقیمی اشاره دارد. به عبارتی با افزایش توانمندی دولت، شعاع و دامنه اطلاق منافع نیز منبسط می‌شود؛ طبق این قاعده، دولتهای ضعیف نیز گریزی از عدول نسبت به منافع ملی خود در چانه‌زنیهای بین‌المللی ندارند. منافع ملی دولتها امکان دارد به واسطه تغییر در یکی از سطوح زیر دستخوش تحول شود:

۱- در سطح داخلی

- الف - تغییر رژیم سیاسی (مانند وقوع انقلاب)
- ب - تغییر ارزشهای مطلوب شهروندان جامعه
- ج - افزایش و یا کاهش قدرت اقتصادی، نظامی و فرهنگی
- د - ایجاد گرایش و آگرایی و یا همگرایی بین اقلیتهای قومی، نژادی، زبانی و مذهبی

۲- در سطح منطقه‌ای

- الف - دگرگونی موازنه قوای منطقه‌ای (نظیر زوال و یا ظهور قدرت برتر منطقه‌ای)
- ب - تغییر نوع رژیمهای منطقه (تغییر حکام و یا نظام سیاسی)
- ج - تغییر فضا / روابط بین کشورهای منطقه از اتحاد و همگرایی به اختلاف و تشنج و یا بالعکس
- د - وقوع جنگ بین دو یا چند کشور منطقه
- ه - میزان نقش آفرینی، حضور و نفوذ قدرتهای خارجی در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه

۳- در سطح بین‌المللی

- الف - تغییر ارزشهای جهانی
- ب - تغییر ساختار نظام بین‌الملل
- ج - تغییر رژیمهای فراملی

د- بروز جنگ و یاد دیگر معضلات جهانی (نظیر بحران محیط زیست و یارشد انفجار گونه جمعیت)
ه- تغییر ماهیت قدرت

ب- «جهانی شدن» از دیدگاه اندیشه‌گران معاصر

جهانی شدن واقعیتی ملموس، فرآیندی انکارناپذیر و در همان حال مقوله‌ای مناقشه برانگیز است. افزون بر یک دهه است که در محاورات عمومی، اصطلاح جهانی شدن به کار می‌رود؛ لیکن اجماع نظری درباره معنا و مفهوم آن شکل نگرفته است. (۵)

چند سویه بودن مفهوم جهانی شدن، به دست دادن تعریفی واحد از آن را دشوار می‌کند. برخی اندیشه‌گران برای این فرآیند هشت بُعد مالی، تکنولوژیکی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، محیط‌زیستی، جغرافیایی و جامعه‌شناسی قایل شده‌اند. (۶)

برای فهم بهتر جهانی شدن، می‌توان این روند را همچون ورق جمع شده‌ای تصور نمود که در طی زمانهای آتی چین خوردگیهای آن باز و نمایان گشته، ابعاد و پیامدهای پنهان آن بروز می‌یابند.

به منظور عرضه چارچوبی منسجم، دیدگاههای مطرح شده را در دو گروه کلی تفکیک می‌نماییم. اساساً می‌توان تمایزی سودمند بین تفاسیر چند علیتی و تک‌علیتی در باب جهانی شدن قایل شد. در حالی که نظریه پردازانی همچون والرشتاین، روزنا و گیلین یک عامل عمده را دلیل جهانی شدن برمی‌شمارند، گیدنز، رابرتسون و اسکیر^۱ نگرشی چند علیتی به این پدیده دارند.

الرشتاین در مقام طرفدار تئوری نظامهای جهانی، استدلال می‌نماید که جهانی شدن با پویایی سرمایه‌داری تاریخی پیوند دارد. وی این پدیده را از زاویه فرآیندهای اقتصادی تحلیل می‌کند؛ در حالی که سرمایه‌داری یک نظام جهانگیر^۲ اقتصادی پدید آورد، لیکن ساختارهای سیاسی در سطح دولت - ملتها به گونه‌ای شیء گشته باقی مانده‌اند؛ کارکرد این سیستم حفظ و باز تولید ساختارهای نابرابر است.

دیدگاه متفاوت روزنا در خصوص جهانی شدن در قلمرو فناوری قرار دارد. مفهوم کلیدی او وابستگی متقابل جهانی می‌باشد که در واقع پیامد پیشرفتهای تکنولوژیکی تلقی می‌شود. از نظرگاه وی مرزهای جهان به واسطه توسعه و پیشرفت شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی فراخ‌تر و در نتیجه وضعیت انسانی در دو عرصه سیاسی و صنعتی تغییر یافته است. به اعتقاد او در عصری که دولت - ملتها قلمرو جهانی را با سازمانهای بین‌المللی، شرکتها و جنبشهای فراملی تقسیم نموده‌اند،

سیاستهای فرا بین‌المللی جایگزین سیاستهای بین‌المللی شده است. (۷)

گیلین به روابط متقابل دولت ملتها اذعان دارد. از دید او جهانی شدن ریشه در عوامل سیاسی داشته است. ساختهای معین سیاسی به منظور اطمینان از این که بهترین منافع هر کس به گونه‌ای سامان‌مند تأمین می‌شود، نیازمند اعمال کنترل بر نظم سیاسی جهان هستند. (۸) با توجه به این که وی قدرت را بر حسب «هژمونی داشتن»، درک می‌کند، منطق سیاسی جهانی شدن را ظهور و سقوط قدرتهای هژمون در نظام بین‌دولتی می‌داند.

برخلاف نظرات فوق، گیدنز جهانی شدن را از ابعاد نظام دولت - ملت، نظم نظامی جهانی، تقسیم بین‌المللی کار و اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، درک می‌کند. او جهانی شدن را محصول مدرنیته می‌داند که هر عامل، تأثیری مشخص بر این فرآیند داشته و میزان تأثیرگذاری نیز به نیروهای نهادی و اتفاقات وابسته است. گیدنز جهانی شدن را فرآیندی دیالکتیکی و بسیار پیچیده می‌داند که تأثیراتی گسترده و پویا دارد. (۹) منطق و تعارضات اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، آهنگ و الگوهای جهانی شدن اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در حالی که در بطن سیستم بین‌دولتی، فرم جهان شمول دولت - ملت است که قابلیت ایجاد یک جهان واحد را دارد. (۱۰)

تحلیل چند بعدی رابرتسون زوایای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربرمی‌گیرد؛ او معتقد است هر نفوذی، منطق مشخصی دارد. به اعتقاد مک‌گرو علت تفاوت دیدگاه وی از گیدنز در این نکته می‌باشد که او علاقه کمتری نسبت به تدوین روابط متقابل این ابعاد داشته ولی رغبت زیادی به بررسی پیامدهای آنها نشان می‌دهد. توجه خاص رابرتسون بر این موضوع است که جهانی شدن، برخی ابعاد زندگی مدرن را (نظیر دولت - ملت، خط تولید مونتاز، مدهای مصرف و ...) جهان شمول نموده، هر چند روندهای متعارضی را (همچون احیای ملی‌گرایی از یک طرف و هویت قومی از سوی دیگر) در خود پرورش می‌دهد. فهم نظام جدید جهانی از نظر وی مستلزم برگرفتن رویکردی چند بعدی و کثرت‌گراست که در آن هویت‌های فرهنگی متعدد سازمانی، محلی، ملی، بین‌المللی و فراملی، به مثابه عناصر مقدم جهانی، هنوز در فرآیند تجلی هستند. (۱۱)

تبیین چند علتی دیگر در خصوص جهانی شدن را اسکلیپر مطرح کرده است. مفهوم محوری تحلیل وی رویه‌های فراملی است، که آنها را این گونه تعریف می‌کند: رویه‌هایی که بازیگران غیردولتی، خارج از مرزهای دولت پدید آورده‌اند. آنها به لحاظ تحلیلی در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی - فرهنگی، متمایز می‌شوند. هر یک از این رویه‌ها به واسطه یک نهاد عمده مشخص می‌گردند. شرکتهای فراملی عمده‌ترین نهاد برای رویه‌های فراملی اقتصادی است. (۱۲)

در یک دسته‌بندی جزئی‌تر از مجموع نظریه‌پردازهای انجام شده در زمینه «جهانی شدن» رهیافتهای زیر استخراج کردنی است:

۱- رهیافت هژمونی مدار

تمایل عده‌ای بر آن است که تحولات جهانی را بر اساس مفهوم «جهانی سازی»^۱ تعبیر و تفسیر نمایند. این روند حکایت از یک پروژه و برنامه از پیش طراحی شده دارد و مآلاً یک فاعل مستتر بسیار قدرتمندی که می‌تواند تمامی مراحل فرآیند را کنترل و مدیریت کند، در لابه‌لای استدلال‌های آنها رخ می‌نماید. به نظر آنها جهانی‌سازی پدیده‌ای جز «غربی سازی»^۲ و به تعبیر بهتر آمریکایی سازی، نیست. وضعیتی که به گفته کوردزمن ایالات متحده در حکم «پلیس جهانی» در آن ایقای نقش می‌نماید (۱۳) همچنین در این زمینه بحث کوکالانیزه شدن^۳ جهان نیز مطرح گردیده است. ماهیت استدلال طرفداران تز مذکور این است که در شرایط فقدان توان مداخله حکومت‌های محلی، ظاهراً نیروی رام‌نشدنی فرهنگ آمریکا به زودی هویت فرهنگ‌های بومی را ریشه‌کن خواهد کرد (۱۴).

در واقع ایالات متحده با بهره‌گیری از فناوریهای ارتباطی / اطلاعاتی، تقویت رژیم‌های بین‌المللی نظیر سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، حقوق بشر و ... که قدرت نظامی پشتیبان و ضمانت اجرای آنها قلمداد می‌شود، هژمونی خود را بر نظم و نظام جهانی اعمال می‌نماید. به اعتقاد سرژانوش که به بُعد فرهنگی مسأله غربی سازی می‌نگرد، ۶۵ درصد اطلاعات جهانی از ایالات متحده صادر می‌شوند. از نظر وی غربی سازی، مردم جهان سوم را به توده‌هایی بی‌فرهنگ تغییر شکل می‌دهد (۱۵).

می‌توان گفت در زاویه‌ای دیگر، مارکسیست‌ها نیز در این چارچوب قرار می‌گیرند. از نظر آنها پروژه مذکور، ترجمان نوینی از استعمار دیرینه «حاشیه‌نشینان» می‌باشد. سرمایه‌داری از آن‌جا که به واسطه حاکمیت ملی دول، مقید و محدود نمی‌شود، بنابراین یک بازار جهانی خلق کرده است. از دیدگاه آنها، اگر امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری باشد، جهان‌گرایی آخرین مرحله امپریالیسم است (۱۶). در مجموع، این گروه از اندیشه‌گران، از آن‌جا که آمریکا را هژمون و سردمدار این مرحله می‌دانند، جهانی شدن را چیزی جز آمریکایی شدن نمی‌پندارند (۱۷).

۲- رهیافت کل‌نگر

بر اساس این رویکرد، تشدید و گسترش وابستگی‌های متقابل، مرزبندی‌های مفهومی (امنیت داخلی و خارجی و...) و جغرافیایی را کم‌رنگ ساخته و جهان را به صورت یک مجموعه واحد درآورده است.

1. Globalism

2. Westernization

3. Cocacolonization

مک‌گرو جهانی شدن را این گونه تبیین می‌کند: فرآیندی که به واسطه آن، رخدادها، تصمیمات و فعالیتهای در یک بخش از جهان می‌تواند پیامدهای قابل ملاحظه‌ای برای سایر افراد و جوامع در بخشهای دیگر و در سراسر جهان داشته باشد. دیدگاه رابرتسون کاملاً با رهیافت مذکور مطابقت دارد؛ وی جهانی شدن را به معنای فشردگی جهان و تشدید آگاهی از جهان چونان یک کل، می‌داند. (۱۸) در این زمینه گیدنز معتقد است: فرآیند فشرده شدن زمان و مکان موجب شده است که حاضر و غایب به لحاظ زمانی و مکانی به یکدیگر منتقل شوند. جهان بر اثر تراکم زمانی و مکانی، از جا کنندگی روابط اجتماعی و تأثیری که انسانها و کارگزاران در این فرآیندها می‌گذرانند، رفته رفته وارد دوران جدیدی می‌شود و نوعی خودآگاهی نسبت به جهان به مثابه مکانی واحد در حال شکل‌گیری است. (۱۹)

از سوی دیگر آکسفورد بر این باور است که با انگاره «مکان واحد» باید محتاطانه برخورد شود تا این برداشت که فضایی همگن وجود دارد ایجاد نگردد، فضایی که در آن ساختارها و فرآیندهای جهانی از قدرت لازمه برای یکپارچه‌سازی قالب‌بندی سوزدهای فردی و محلی برخوردارند.

بنابر نظر رولاند رابرتسون، این بدان معنا است که «وابستگی متقابل انضمامی» فزاینده در جهان و «آگاهی» بیشتر از جهان را تشخیص دهیم و در عین حال تأکید کنیم که هیچ کدام از اینها را نباید کامل دانست و یا فرض کرد که مخالفت و مقاومتی در مقابل آنها وجود ندارد. (۲۰)

شاید بتوان دیدگاه پرل‌موترا^۱ را تحت عنوان «جامعه جهانی» در این قالب گنجانده که معتقد است جهان بر اساس دولت - ملت‌های جدا، سامان نمی‌پذیرد. از نظر او الگوهای گسترش یافته تعامل و خودآگاهی جهانی که با تعمیق ارزشهای جهان شمول (نظیر محیط زیست‌گرایی، حقوق بشر و ...) ترکیب یافته، به واقعیت جامعه جهانی اشاره دارد.

مارتین آلبرو در کتاب «عصر جهانی» خود بر این نکته اذعان داشته که جهانی شدن، از جنس تحولات گذشته نمی‌باشد. اساساً پسوند «شدن» برای این فرآیند ناهمخوان بوده، چرا که «شدن» حکایت از استمرار و گسترش پدیده‌ای دارد که از قبل موجود بوده است. به عبارتی چون جهانی شدن در بستر مدرنیته طرح می‌گردد، از این رو تصور می‌شود که مدرنیته جهان‌گستر گشته، در حالی که تطورات و روندها نشان از ورود به «عصر جهانی» دارد. پدیده‌هایی همچون پیامدهای زیست‌محیطی اقدامات افراد، ناامنی ناشی از سلاحهای غیرمتعارف، سیستمهای جهان‌گستر ارتباطی، ظهور اقتصاد جهانی و شکل‌گیری هویت جهانی، نمادهایی از عصر مذکور تلقی

می‌گردند. واقعیات حکایت از آن دارند که نوشته‌های دوران پیشین نیازمند بازپیرایی و پالایش می‌باشد. (۲۱)

۳- واقع‌گرایی

رنالیستها با بهره‌گیری از میراث تئوریک ریشه‌دار خود، جهانی شدن را به معنای نشر رو به تزاید ارتباطات می‌دانند که در این فرآیند، هر چه «میزان قدرت» دولتها افزایش یابد کنترل آنها بر مناسبات بین‌المللی بیشتر خواهد شد. از دید آنها صورت‌بندی و سازه‌های منتج از نظم وستفالیایی همچنان توان تحمل و تحلیل تحولات بین‌المللی را دارد. واقع‌گرایان، جهانی شدن را که از نظر آنها ریشه در عوامل سیاسی دارد، نه تنها معضلی برای نظام دولت ملی نمی‌دانند بلکه آن را بسترساز باز تولید و ازدیاد قدرت دولتها برمی‌شمارند. (۲۲)

گیلین این ایده را نمی‌پذیرد که روابط متقابل ضرورتاً به معنای رسیدن به یک جامعه جهانی است. از دید او اگر دولت - ملتها نادیده گرفته شوند، پتانسیل برای کشمکش و بی‌ثباتی افزایش خواهد یافت. بنابراین او از یک منظر واقع‌نگرانه به جهانی شدن می‌نگرد. دیدگاهی که در آن همانند «نظام سیاستهای قدرت»، کشمکش و ناامنی هنجار به شمار می‌آید. (۲۳) گیلین همچنین ظهور یک تمدن جهانی را و این که تحولات اقتصادی جهانگیر، زیر ساخت واقعی جهان گردیده رد می‌کند؛ استدلال او بر اساس تداوم دولت - ملت است.

هابس باون^۱ نیز بر این باور است که دولت ملی همچنان اعتبار خود را حفظ کرده و به لحاظ خط مشیهای مردم سالارانه و توسعه و پیشرفت اجتماعی، کارآمدترین بدیل می‌باشد. این دولتها هستند که فشار ناشی از هجمه‌های فرآینده جهانی شدن را با بهره‌گیری از منافع قدرت و توانمندیهای خود، مهار و از ملت خویش دفاع می‌نمایند. (۲۴)

به عبارتی، همچنان می‌توان تأثیرات گفتمان نظام دوقطبی را در اندیشه‌های واقع‌گرایان دید. از منظر آنها با عنایت به احساس ناامنی بسیاری از کشورها، که عمدتاً معلول کاهش سلطه و سیطره ابرقدرتها بر سیاست جهانی می‌باشد، همچنان «امنیت ملی» چونان عاملی مهم در تبیین رفتار دولتها، اهمیت ویژه خود را حفظ کرده است. (۲۵)

کراسنر با مشاهده فقدان انسجام صورتهای فراسرزمینی یا غیرسرزمینی حکومت و گرایش دولتها به عمل متقابل در سطح مسایل حاکمیت، دولت ملی را همچنان بستری معتبر برای نیل به آمال سیاسی تلقی می‌کند. در استدلال او دولت بودگی^۲ یا حاکمیت به منزله نشانه دولت بودگی،

یک نهاد اجتماعی جهانگیر باقی می‌ماند، زیرا کماکان چنین چارچوبی را برای کنش فراهم می‌سازد. هویت دولتها هنوز پیوند نزدیکی با نهاد حاکمیت دارد؛ به همین دلیل حاکمیت چنان یک نهاد و دولت - ملت در قالب یک کنشگر را نمی‌توان اموری در دسترس برشمرد. (۲۶) در مجموع، از زاویه دید رهیافت مذکور، دولتها نه تنها با افول قدرت مواجه نبوده و از قدرت مؤثر برای همنوایی با جهانی شدن برخوردارند، بلکه فرآیند جهانی شدن برآیند اقدامات سازنده دولتها می‌باشد. (۲۷)

از نظر واگر قلب تحولات زندگی سیاسی معاصر، نه تضعیف دولتهاست (احتمال دارد دولتها در برخی ابعاد قوی‌تر و یا ضعیف‌تر باشند) و نه تازگی جهانی شدن (هر چند امکان دارد شاهد برخی شرایط کاملاً جدید و یا شتاب باشیم)، بلکه نکته اصلی تطورات جاری آن است که ضمن تقلیل ظرفیت دولتهایی که مدعی‌اند تنها بازیگران مشروع در ساماندهی روابط رسمی و غیررسمی با دیگر ملل هستند، توانایی آنها در شناسایی اتباع داخلی و خارجی کاهش یافته است. (۲۸)

۴- واگرایی^۱

بنا بر باور روزنا وجود سیستمی جهانی مبتنی بر یکپارچگی انسانی و فراملی بعید است. جهان به واسطه جهانی شدن، روند واگرایی را می‌آزماید. دو جامعه هم‌اکنون وجود دارد: یکی مجموعه‌ای از دولتها که مبین منافع و روابط سنتی، به مثابه مشخصه روابط بین‌الملل در مقطعی از تاریخ، (دولت محوری) می‌باشد و دیگری یک جهان چند مرکزی، متشکل از گروه‌های فراملی که منافی متفاوت و بعضاً متعارض با هم دارند را دربرمی‌گیرد. البته جامعه اخیر خارج از کنترل هر دولت - ملتی است؛ جامعه جهانی تعاملات این دو گروه را شامل می‌شود.

در واقع وی با درک ناسازگاریهای برگرفته از مشاهده دو روند متناقض محلی‌گرایی و جهانی شدن، مفهوم واگرایی را به منظور تبیین شرایط موجود پدید می‌آورد، تا بتوان وفاداریهای ملی شهروندان را همزمان با وفاداریهای آنها به نهادها و رژیمهای فراملی فهمید. در هر حال روزنا نیز می‌پذیرد که ناظران به اتفاق بر این باورند که با وجود رقابت پرفراز و نشیب بین جهانی شدن و محلی کردن، گرایش اساسی در جهت برتری یافتن اولی بر دومی است؛ بدین مفهوم که سامان‌مند کردن جریان تحولات بر پایه پویسهای جهانی شدن استوار خواهد شد. (۲۹)

۵- پاره‌پارگی^۱

بنجامین باربر به دو روند ناسازگارِ قبیله‌گرایی (جهاد) و جهان‌گرایی (دنیای مک)^۲ اشاره می‌کند. در دنیای مک که نمادهای آن MTV، مکتناش و مک دونالد است، منافع اقتصادی حاکمیت داشته و به افراد از زاویه مشتری نگریسته می‌شود؛ در حالی که فرآیند جهادی، مبتنی بر جزیمیت و احساسات شونویستی است که هویت افراد بر اساس «خون» تعریف می‌شود و وفاداری آنها به قبایل است. (۳۰)

گروهی از اندیشه‌مندان با مشاهده روند رو به گسترش همگرایی منطقه‌ای در حکم نوعی واکنش در قبال جهانی شدن، به «منطقه‌گرایی» عطف توجه نموده‌اند. لیکن به نظر می‌رسد روند مذکور در شرایط فعلی، نسبت به تجربیات پیشین، ویژگیهای خاصی دارد:

۱- در حالی که منطقه‌گرایی قدیم اصرار خاصی بر اهداف خود (برخی با گرایش امنیتی و بعضاً اقتصادی) داشت، شکل جدید، بسیار جامع و فراگیر و اصولاً فرآیندی چند بعدی بوده و اهدافی همچون توسعه اقتصادی، تجاری، زیست‌محیطی، سیاستهای اجتماعی و امنیتی را شامل می‌شود.

۲- در گذشته منطقه‌گرایی مربوط به روابط بین دولت - ملتها بود؛ لیکن امروزه بازیگران غیردولتی (نهادهای سازمانها و جنبشها) را نیز دربرگرفته و اقداماتشان در چندین سطح از نظام جهانی صورت می‌پذیرد.

۳- پیش از این، منطقه‌گرایی، «روندی از بالا» (و معمولاً با مداخله یک قدرت برتر) شکل می‌گرفت، در حالی که منطقه‌گرایی جدید فرآیندی خودجوش و مبتنی بر این واقع‌نگری دولتهاست که برای مقابله با مشکلات جهانی، همکاری، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

۴- تعاملات منطقه‌گرایی در قدیم بیشتر درونی بود، در حالی که برون‌نگری و اعتقاد به وابستگی متقابل اقتصادی جهان، ویژگی روند جدید منطقه‌گرایی می‌باشد.

۵- نوع قدیم منطقه‌گرایی در فضای سیستم دو قطبی پا گرفت، لیکن شکل جدید این روند در بستر نظام چند منظومه‌ای بروز یافته است.

از سوی دیگر شواهد و قرائن موجود حکایت از رخداد یک انقلاب اطلاعاتی دارد که نقشی کلیدی، در باز تعریف وقایع ایفاء می‌کند. (۳۱) بنا به دیدگاه کوهن و نای این تحول عمدتاً بر «منابع قدرت» اثرگذار بوده چنان که در سده‌های پیشین نیز دیده شده است. از نظرگاه این دو، مناسبات جدید نیز به دلایل زیر تا حد زیادی در اختیار قدرتهای بزرگ خواهد بود:

۱- برخی اطلاعات همچنان به ابعادی از قدرت وابسته هستند؛ برای مثال قدرت نرم به گونه‌ای محسوس در اقع فرهنگ‌های از طریق برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی که عمدتاً در اختیار قدرتهای جهانی می‌باشد، اثرگذار است.

۲- علیرغم ارزان بودن انتشار اطلاعات، جمع‌آوری و تولید اطلاعات جدید اغلب مستلزم سرمایه‌گذاریهای هنگفت است.

۳- پیشگامان در سیستمهای اطلاعاتی اغلب خالقان معیارها و معماران این سیستمها هستند. استفاده از زبان انگلیسی و الگوی سطح بالای «نامهای حوزه»^۱ در اینترنت، نمونه‌ای در این زمینه محسوب می‌شود.

۴- قدرت نظامی همچنان در حوزه‌های بحرانی روابط بین‌الملل با اهمیت باقی مانده است. برخی از تحلیلگران نظامی اشاره می‌کنند که انقلاب در امور نظامی به واسطه کاربرد تکنولوژی اطلاعاتی می‌باشد. (۳۲) در این زمینه برخی معتقدند ساز و کار فناوریهای ارتباطی / اطلاعاتی همچون ماهواره‌ها، پرتوها و امواج نامرئی شبکه‌های الکترونیکی جهان، بدون اغراق، تار و پود تمدنهای آینده را شکل خواهند داد. (۳۳) به هر حال باید دانست این نوع تکنولوژیها ابزار جهانی شدن قلمداد می‌گردند؛ از سوی دیگر به نظر می‌رسد مطالب فوق صحت ایده «جهانی شدن فرصتی برای به متن کشیده شدن حاشیه‌ها» را مخدوش می‌سازد.

علیرغم بروز نشانه‌هایی مبنی بر ورود به عصر و تمدن اطلاعاتی، مواد خامی نظیر «نفت» همچنان از مؤلفه‌های پراهمیت در اقتصاد جهانی شمرده می‌شوند. (۳۴) به دلیل ماهیت و درهم تنیدگی اقتصاد جهانی که به صورت سیستماتیک، تحولات اقتصادی در گوشه‌ای از جهان را پژواک‌گونه در سراسر گیتی منعکس می‌نماید و نیز به علت ضریب بالای وابستگی اقتصاد جهانی به نفت، این ماده در حکم «کالایی جهانی» منزلت ممتاز خود را حفظ نموده و مآلاً اقتصاد دولتهایی همچون شیخ‌نشینهای خلیج فارس «بین‌المللی» شده است. به تعبیری می‌توان این دستاورد را استخراج نمود که منافع این نوع دولتها به شدت به سازوکارهای جهان‌گستر اقتصادی وابسته می‌باشد؛ هر چند بحرانهای اجتماعی - اقتصادی جوامع صنعتی در جریان افزایش اخیر قیمت‌های جهانی این ماده حکایت از وابستگی متقابل منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت دارد. (۳۵)

در این بین برخی اعتقاد دارند که فضای سیاست بین‌المللی معاصر طیفی از قدرت چند بعدی

۱. نام حوزه Domain Names عبارت است از آدرسی از یک اتصال شبکه‌ای که مالک آدرس را در یک شکل سلسله مراتبی مشخص می‌کند. پسوندهایی همچون Edu, Org در آدرسهای اینترنتی دلالت بر همین موضوع دارند.

پدید آورده که در قالب یک ساختار سه سطحی قابل مشاهده است؛ در راس این ساختار، قدرت نظامی دولت محور سنتی، مستقر شده که نمود عینی آن در ایالات متحده تیلور یافته است. سطح دوم که با قدرت تکنولوژیکی و اقتصادی شناخته می‌شود، آمریکا، اروپا و ژاپن را دربرمی‌گیرد. در مجموع، سطوح مذکور، دولت - ملتهای مترقی و پیشرفته را دربرمی‌گیرد. سطح سوم بر تعارض جویان غیردولتی، شبه‌دولتی^۱ و فراملی نسبت به اقتدار و مشروعیت دولت، دلالت دارد. این گروهها و سازمانها (از ملی‌گرایان قومی و گروههای مذهبی گرفته تا سازمانهای جنایی بین‌المللی) از قدرت و نفوذ فزاینده‌ای برخوردارند. (۳۶)

به هر حال جهانی شدن در حال ناملموس نمودن بنیانهای نظم وستفالیایی (نظیر حاکمیت، مرزبندیها، دولت ملی و ...) می‌باشد. پسانوگرایان بر این باورند که همزمان با مشکلات شالوده‌شکن در واحدهای بنیادی، روابط (کشورهای دارای حاکمیت مطلق و فراروايتها) و تقابلهای تألیفی (عینی / ذهنی، خود / دگر، خارج / داخل) تحلیل نظام و روابط بین‌الملل نیازمند قرائت و تأویلی فراساختارگرا می‌باشد. به دلیل بروز گسستههای معرفت‌شناسانه جدید و ضعف پارادایمهای موجود از تبیین اوضاع پیچیده جهانی، ضرورت صورت‌بندی چارچوبهای فکری نوینی که از قابلیت جانشینی برخوردار باشند ملموس است. (۳۷)

امروزه ناکارآمدی و نا به هنگام بودن واژگانی همچون «برده‌خیزان» و «دیوار آهنین» خواه تحت عنوان شیوه برخورد و خواه به مثابه مفهوم، در روابط بین‌الملل امروزی به طور روزافزونی مهر تصدیق می‌خورد و نفوذپذیری مرزها، به واسطه کارکرد مؤلفه‌های اقتدار فراملی، موضوعی پذیرفته شده و آشکار است.

عده‌ای با عنایت به این که قانونگذاری نمود بارز حاکمیت حکومتها به شمار می‌آید و از سوی دیگر قواعد و دستورکارهای صادره سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل، اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول و ... در میان دولتها از قابلیت اجرایی و نفوذ فراوانی برخوردار گشته‌اند، معتقد شده‌اند که حاکمیت ملی فرسایش یافته و در واقع زمینه برای ظهور مفاهیمی همچون «شهروند جهانی» مهیا شده است. (۳۸) در مقابل برخی معتقدند حاکمیت به مثابه محصول برآمده از دولت مدرن و روح حاکم بر آن، مقوم هویت دولت بوده و خود نیز در حال تقویت شدن است. (۳۹)

بعد از فروپاشی ابرقدرت شرق فشارهای ناشی از نظام بین‌الملل به حداقل رسیده است. در گذشته سرنوشت کشورهای کوچک و جهان سومی تا حد زیادی وابسته و تحت تأثیر مناسبات

نظام دو قطبی بود، لیکن در جهان چند منظومه‌ای فعلی اثرگذاری کشورها به مراتب افزایش یافته است. (۴۰) بر اساس شرایط کنونی، مفاهیم در سپهر جهانی معنا می‌یابند، عرصه‌های متقابل به شدت در هم فرو رفته‌اند و امنیت داخلی جز در پرتو امنیت خارجی حاصل نمی‌گردد؛ منافع جهان صنعتی در منافع جهان سومها تنیده شده و «رشد انفجارگونه جمعیت» تنها، معضل و تهدید نظامهای توسعه نیافته تلقی نمی‌گردد. بحرانهای زیست محیطی نظیر گرم شدن کره زمین، نگرانیهای جهانی را برانگیخته است. تمایزی بین سیاست / قدرت حاد و سیاست / قدرت نرم وجود ندارد. رفاه عمومی همسنگ امنیت نظامی اهمیت دارد. از شرایط مذکور چنین مستفاد می‌گردد که دولت سرزمینی به تنهایی قادر به انجام رساندن تمامی کارکردهای سنتی خود نیست. فرانکل در کتاب منافع ملی برآوردهایی در خصوص این نکته که محتمل است در آینده، نیازها و منافع جامعه به گونه‌ای فزاینده خارج از صلاحیت و حیطه دولت تأمین شوند، مطرح کرده است. (۴۱) از سوی دیگر، روند رخدادها بیانگر این موضوع است که شاکله پارادایمی دولت - ملت از درون تهی و قدرت آن از بالا به ائتلافها، رژیمها و نهادهای فراملی و از سمت پایین به مناطق شبه حکومتهای غیر پاسخگو به شکل تراستها و سازمانهای غیرحکومتی منتقل می‌شود. (۴۲)

همچنین سازمانهای غیردولتی که تعداد آنها از ۶۰۰۰ به ۲۶۰۰۰ (بیش از ۴ برابر) در دهه ۱۹۹۰ رسیده است، (۴۳) با گسترش کارکردهای خود و بهره‌گیری از مجاری مشخصی مانند ارتباط با سازمانهای بین دولتی بین‌المللی، ایجاد رابطه با سایر سازمانهای غیردولتی و به دلایلی نظیر محدودیت موضوعات مورد نظر آنها، تعهد بیشتر نسبت به این مسایل و پای‌بندی راسخ‌تر به اصول خود (۴۴)، اثربخشی روزافزونی دارند.

در شرایط فقدان اقتداری متمرکز و وابستگی متقابل پیچیده که روح حاکم و وضعیت عمومی نظام بین‌الملل می‌باشد، از جمله ساز و کارهای کارساز در سامان‌مند نمودن روابط بین دولتها، رژیمهای فراملی است که در واقع تا مقطع حاکمیت اصول و قواعد مدنظرشان، از منزلتی «شبه ساختاری» بهره‌مند خواهند بود.

به اعتقاد برخی متفکران، رژیمها، «به مثابه مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها و رویه‌هایی که رفتار را تنظیم و پیامدهای آن را کنترل می‌نماید» (۴۵) از جمله ساختارهای قدرت به شمار می‌آیند. (۴۶)

اندیشه‌مندان معتقدند رژیمهای چهارگانه‌ی امنیتی (نظیر منع تکثیر سلاحهای هسته‌ای)، زیست‌محیطی (مانند پروتکل مونترال برای محافظت از لایه اوزن)، ارتباطی (همچون اتحادیه

ارتباطات بین‌المللی)، اقتصادی (همانند صندوق بین‌المللی پول) سعی در کنترل و تنظیم رفتار دولتها دارند. (۴۷) در واقع رژیمها همچون کالایی در یک بازار به شمار می‌روند که عرضه آن نیاز به تقاضای کافی خواهد داشت.

در مجموع باید دانست که رژیمهای فراملی نیز ساطع‌کننده قدرت هستند و البته به تعبیر فوکو قدرت در هر شکلی خود را توجیه و مشروع جلوه خواهد داد. (۴۸)

از دید برخی صاحب‌نظران، در فرآیند جهانی شدن بازیگران تازه‌ای معرفی شده و ضمن این که «رقابت» برای تنازع را به «مسابقه» برای زندگی تبدیل کرده، قاعده‌بازی را نیز از حاصل جمع صفر به این که برنده سهم بیشتری می‌برد اما بازنده هم بی‌نصیب نمی‌ماند، تغییر داده است. (۴۹)

در مجموع، جهانی شدن چونان فرآیندی اجتناب‌ناپذیر، کشورها را سوژه / ایزه خود نموده و آنها نیز خواسته یا ناخواسته در بازتولید آن سیستم سهیم خواهند شد. شاید تعبیر «باتلاق گونگی» برای بیان وضعیت مذکور مناسب و مفید باشد.

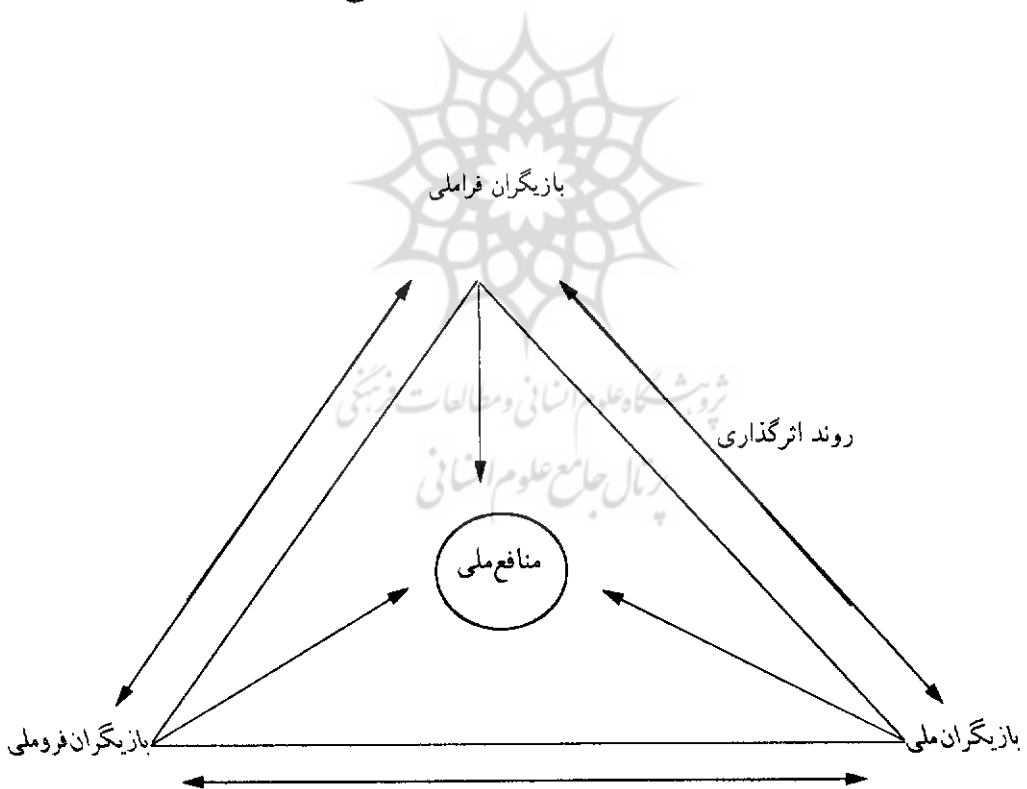
ج- راهکارهای ویژه تحکیم منافع ملی

از نظر جوزف فرانکل در حالی که تفسیر محدود منافع ملی گویای این نکته است که دولت و حاکمیت آن باید حفظ شود، در چارچوب تفسیر موسع، همراهی با روندهای جهانی متضمن منافع ملی معرفی می‌گردد. (۵۰) هر چند با عنایت به تحولات رخ داده و این که مفاهیم در گستره «جهانی» معنا می‌یابند و همچنین مرزبندی داخلی / خارجی کم‌رنگ شده است، برخی اندیشه‌ورزان انتقاداتی در زمینه کهنگی پسوند و صفت «ملی» برای «منافع» را مطرح می‌نمایند. (۵۱) لیکن علیرغم تمام این مسایل، دولت ملی و منافع آن، همچنان اهمیت خود را حفظ نموده‌اند؛ در واقع دولتهای مدرن همچنان کانونی برای تأمین علائق و منافع ملی به شمار می‌آیند. در این میان، دیگر همانند گذشته، منافع ملی کشورها در حوزه جغرافیایی خاصی تعریف نمی‌شود. اصلی‌ترین توجیه واکنش بی‌سابقه غرب و آمریکا نسبت به اشغال کویت به دست عراق، «تهدید منافع ملی» عنوان شد. (۵۲)

چنین فضایی شرایط را برای کشورهای ضعیف جهت پیگیری منافع خود، بفرنج ساخته است؛ در حالی که منافع ملی آنها در وضعیت نظام دوقطبی بنا به جایگاه و اهمیتشان در سلسله مراتب، مورد حمایت قرار می‌گرفت.

به نظر می‌رسد اسلوب و شیوه‌های تأمین منافع ملی را باید از فضا و گفتمان جهانی استخراج نمود؛ رفتار دولتها، شاهد مدعای مناسبی در این خصوص می‌باشد. همان‌گونه که بیشتر اشاره شد نهادها و شرکتهای فراملی یکی از ساز و کارهای مؤثر در زمینه مذکور شناخته می‌شوند. برخی از کشورهای در حال توسعه به منظور انتفاع از ساز و کارهای تصمیم‌گیری جهانی و حفظ منافع ملی، نزدیکی و جلب همکاریهای شرکتهای فراملی را در رؤس برنامه‌های خود قرار داده‌اند. تا از طریق ایجاد ارتباط بین منافع خود و آنها، بتوانند سهمی - ولو اندک - در روند جهانی شدن داشته باشند؛ بنابراین پیش‌بینی بانک جهانی سهم کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی در سال ۲۰۲۰ به دو برابر افزایش خواهد یافت. (۵۳)

پیچیدگی و پیوند مناسبات در گستره جهانی، شأنیت دولت را از یکتا مرجع ذی‌صلاح به تنها یکی از تصمیم‌گیرندگان فرو کاسته است. به عبارت روشن‌تر، منافع ملی از تعاملی بین مؤلفه‌های فراملی، ملی و فروملی ترسیم می‌گردد؛ نمودار زیر تصویرگر این موضوع می‌باشد:



به هم پیوستگی «مفاهیم» (همچون متن و زمینه، چهره سخت‌افزار و نرم‌افزار قدرت، تهدید و امنیت، قدرت و مقاومت و...) «حوزه‌ها» (فرهنگ، اقتصاد و سیاست) و «قلمروها» (درون و بیرون)، زاینده‌گی / فزاینده‌گی منافع ملی را تشدید نموده است. در چنین هنگامه‌ای به تناسب میزان «قدرت»، دامنه شمول منافع ملی، قبض و بسط می‌یابد.

اگر بپذیریم جهانی شدن، فرآیندی اشاعه‌یابنده است که گریزی از آن وجود ندارد، بدیهی است اتخاذ استراتژی انزوا و انفعال، ضمن قرار گرفتن در وضعیت فقدان تصمیم‌گیری^۱ منجر به ایزولگی و عدم تأمین و به عبارت بهتر تحدید فزاینده منافع ملی می‌گردد. البته باید خاطر نشان ساخت، ایجاد رابطه‌ای مثبت با فرآیند مذکور، نیازمند شناخت و درک دقیقی از خود بازی، بازیگران و قواعد آن می‌باشد.

در قبال جهانی شدن، استراتژی کشورهای ضعیف به منظور تأمین منافع ملی در یکی از گزینه‌های زیر تعریف خواهد شد:

۱- راهبرد اتصال‌گزینی:

- نوع نگرش به تحولات جهانی خوش‌بینانه است.
- جهانی شدن فرآیندی است که در آن فرصتها بر تهدیدات چیرگی دارند.
- کسب منافع ملی جز از طریق پیوستگی به روند جهانی شدن تأمین نمی‌شود.
- با توجه به ضعف ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و عدم بهره‌مندی از فناوریهای اطلاعاتی (به مثابه منبع قدرت)، احتمالاً منافع ملی این قبیل دولتها در حاشیه منافع فربه جهانی قرار گرفته و دستاوردهای مثبتی به همراه نخواهد داشت.

۲- راهبرد انفصال‌گزینی:

- با رویکردی بدبینانه، تحولات تحلیل می‌گردند.
- جهانی شدن مترادف جهان‌گرایی تعریف می‌شود.
- تهدیدات ناشی از این روند، بر فرصتها فزونی دارند.
- حفظ حاکمیت و منافع ملی در گرو عدم پذیرش و پرهیز از ورود به فرآیند جهانی شدن خواهد بود.

۱. فقدان تصمیم‌گیری Non - Decision Making وضعیتی است که با توجه به قدرت اعمال شده، دولتمردان قادر به تشخیص منافع و اتخاذ راهبردی مناسب برای نیل به آن نباشند. برای آگاهی بیشتر رک به: محمدرضا ناجیک، فرامدرنیسم و تحلیل‌گفتمان: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۰.

- با عنایت به گریز ناپذیری از پدیده مذکور، گزینش چنین سناریویی احتمالاً موجب انزوای مآلاً تضعیف قدرت و تحدید منافع ملی این کشورها می‌گردد.

۳- راهبرد ترکیبی:

- علیرغم رویکرد انتزاعی و تجربیدی در طرحهای فوق، بینش این رهیافت انضمامی می‌باشد.
- تهدیدات / فرصتها در بطن جهانی شدن بوده و بسته به کیفیت بازیگری دولتها در این بازی، بروز می‌یابند.

- این دیدگاه در کنار تهدیداتی همچون احتمال استیلای فرهنگی غرب، جهانی شدن را فرآیندی اجتناب ناپذیر می‌شناسد که ابزار و شرایط خوبی برای پیشرفت اقتصادی فراهم می‌کند. از این رو به ناچار باید با عقلانیت و امکان‌سنجی توانمندیهای داخلی و نقاط قوت، به گونه‌ای بطئی با گامهایی سنجیده پا به عرصه گذاشت. از جمله بدیل‌های این گروه از کشورها می‌تواند «منطقه‌گرایی» باشد؛ به عبارتی پس از بسترسازی برای شکل‌گیری یک همگرایی منطقه‌ای و تقویت زیرساختهای جامعه، زمینه مساعدتری به منظور گزینش نگرشی جهانی و تأمین منافع ملی فراهم می‌گردد.

در فرآیند جهانی شدن، درباره «منافع ملی» گمانهای زیر متصور است:

- علیرغم تحولات جهانگیر و وسیع شدن دامنه منافع ملی، این واژه با بحرانهای شالوده‌شکن مواجه نخواهد شد.
- نقش حکومتها به جای «کنترل» ظهور خرده منافع از طرقی نظیر انسداد، به «مدیریت» منافع متکثر تغییر خواهد یافت.
- تحدید حوزه اطلاق و اعمال حاکمیت ملی باید آگاهانه و در جهت تأمین منافع ملی باشد.
- منافع ملی، متنی با چندین نویسنده است و دولتها فقط یکی از مؤلفان به شمار می‌آیند.
- منافع با صیغه اقتصادی به مثابه عالی‌ترین منافع واحدهای سیاسی مطرح خواهد شد.
- بیش از سایر عناصر، منافع ملی مؤلفه‌ای «دگر ساز»^۱ تعریف خواهد شد.
- در جهانی حاد واقعیتی و وانموده و در وضعیتی که میکروپلیتیک امیال به واسطه فرآیند جهانی شدن در پی کسب منافع خاصی هستند، حصول به یک اجماع نظر درباره پیرامون منافع ملی دشوارتر گشته و این عدم انسجام و درک صحیح واقعیتها ضمن اتلاف منابع / فرصتها، منجر به بروز ناامنی خواهد شد.

نتیجه گیری

جهانی شدن که با چهره فرهنگی قدرت، ریشه‌های اقتصادی و پیامدهای سیاسی آن ارتباط دارد، مفهومی است که در باب غنای محتوایی آن به منظور تبیین وضعیت عصر کنونی، تقریباً یک اجماع نظر شکل گرفته است. در واقع این پدیده عامل اثرگذاری بوده که به واسطه آن حوزه‌های مختلف زیست بشری متأثر گشته‌اند. تبیین تک یا چند علیتی و رهیافتهای متنوع و بعضاً متضاد نگرش به این روند، بیانگر آن است که به واسطه چند سویه بودن و پوشیدگی برخی وجوه و آثار، رایج تعریفی روشن و واحد از جهانی شدن غامض می‌باشد.

از یافته‌های مقاله می‌توان به این نکته اشاره کرد که در مقایسه با نگاه تقلیل‌گرای یک بُعدی، رویکرد چند وجهی و از میان رهیافتهای متفاوت مطرح شده، نظریه‌هایی که معتقدند با فشردگی تراکم زمانی و مکانی، جهان به صورت یک کل درآمده، منطبق مستدل و واقع‌بینانه‌تری از عصر جهانی شدن مطرح می‌سازند. ناگفته پیداست این موضوع تعارضی با استمداد دولتها از این گفتمان در جهت کسب منافع ملی ندارد.

جهانی شدن، خواه چنان روندی نوپدید و یا به تعبیر برخی فرآیندی بازپدید، مفهوم دیرپای «منافع ملی» را که قاعدتاً تشخیص آن، اولین گام فرموله کردن سیاست خارجی می‌باشد، تحت تأثیر قرار داده است. از جمله پیامدهای جهانی شدن در کنار پراهمیت شدن عناصر فروملی، به منصه ظهور رسیدن بازیگران جدیدی با اقتدار و کارکردی دولت گونه در عرصه نظام بین‌الملل می‌باشد که جایگاه ممتازی نیز یافته‌اند. در این خصوص فراملی‌گرایان از ایده «دولت به علاوه دیگران» جانبداری می‌نمایند، چرا که نهادهای غیردولتی نیز قادر به تولید و فرافکنی ارزشهای جذاب جهانی (عمدتاً همسو با اهداف خود) هستند. (۵۴)

نویسنده این سطور بر آن است که با استعانت از واژه «مفاهیم دورگه»^۱ به طور شایسته‌تری می‌تواند نیت خود را بیان نماید. دورگه بودن مفاهیم به «نه بومی نه جهانی»، «نه جدید نه سنتی» بودن آنها اشاره دارد. در این زمینه باید اذعان داشت که نمی‌توان بدون در نظر داشتن ملاحظات جهانی، منافع خود را تدوین کرد؛ ضروری است منافع ملی رنگ جهانی به خود بگیرند. این فرآیند رابطه مستقیمی با قدرت دارد؛ در کشورهای ضعیف، این رنگ از غلظت بیشتری برخوردار بوده در حالی که قدرتهای بزرگ با وانموده‌سازی و به تعبیر کلنگ، با بهره‌گیری از «چهره مویی شکل قدرت» می‌توانند از راه بدیل‌سازی مصالح خود را به منزله منافع بشریت معرفی نمایند و در این وضعیت به ندرت به منافع مناطق و ملل کنار گذارده شده واقعی نهاده می‌شود. (۵۵)

بدیهی است چنانچه دولتی منافع خود را به گونه‌ای تنظیم و تعریف نماید که بتواند دو نوع قدرت پنهان و آشکار را همراه و حامی خود قرار دهد، ضریب دستیابی به اهداف خود را افزایش خواهد داد. همچنین منطقه‌گرایی با اوصافی که در متن بیان گردید، در شرایط کنونی می‌تواند راه‌کار مؤثری فراروی دولتهای ضعیف، برای جلوگیری از حاشیه‌نشینی و تحصیل منافع تلقی شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

- ۱- سیف‌زاده، سیدحسین، «تحول در مفهوم منافع ملی: جایگزینی آن با مفهوم مصالح متقابل جهانی»، سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۲، تابستان، ۱۳۷۰، ص ۲۶۲.
- 2- Rosenau, James. "The National Interest", in: *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York, MacMillan Press, 1961. p. 239.
- 3- Said, Abdul Aziz (ed), (Four Edit), *Concepts Of International Politics in Global Perspective*, New Jersey, Prentine Hall, 1995, p.28.
- ۴- سیف‌زاده، سیدحسین، پیشین، صص ۲۷۳ - ۲۶۴.
- 5- Terriff, Terry (ed), *Security Studies Today*, USA by Blackwell Publishers, 1999, pp. 105 - 107.
- 6- Taylor, Peter J. & Colin Flint, *Political Geography*, New York, Pentica Hall, 2000, p.3
- 7- Mc Grew Anthony "A Global Society"? in S.Hall, D.Held and T.McGrew, *Modernity and its Futures*, Cambridge: Polity Press, 1992 P. 71.
- 8- Gilpin, Robert, *Political Economy of International Relation*, Priceton, Nj: Princeton university Press, 1987, p. 88.
- 9- Giddens Anthony , *The consequences of Modernity*, Cambridge: Polity Press, 1990. p. 164
- 10- Giddens, Anthony, *The Constitution of Society*, Cambridge, Polity Press, 1984, p. 283.
- 11- Robertson, Roland, *Globalization: Social Theory And Global Culture*, London,Sage,1992,p.68.
12. Sklair, Lesile, "Going Global Competing Models of Globalization", *Sociology Review*, Vo13, No 2, Nov 1993, p. 9.
- 13- Ahmadi, Hamid, *International Politics of The Middle East in Post - Cold War Era*, Ottawa, Carleton University Press, 1993, p. 13.
- 14- Huntington, Samuel, "The West: Unique, Not Universal", *Foreign Affairs*, Vol 75, No 6, Nov / Dec 1996, pp. 28-46.
- ۱۵- لاتوش، سرژ، غربی‌سازی جهان، امیر رضایی، تهران، نشر قصیده، ۱۳۷۹، ص ۴۴.
- ۱۶- رجایی، فرهنگ، «نظریه‌ی روابط بین‌الملل در دنیای جهانی شده»، بیروز ایزدی، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۶۵.
- ۱۷- هاروی، دیوید، جهانی‌شدن جدید سرمایه‌داری و جهان سوم، وحیدکیوان، تهران، نشر توسعه، ۱۳۷۶.

18- Robertson, opcit, p. 8.

۱۹- سمتی، محمدهادی، «جهانی شدن روابط بین‌الملل: معمای سیاست در عصر پسامدرن»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹، ص ۶۵۲.

۲۰- آکسفورد، باری، *نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸، ص ۹.

۲۱- قریشی، فردین، «جهانی شدن: تحریر و ارزیابی تفاسیر مختلف»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، صص ۳۹۷ - ۳۹۶.

22- Gilpin, opcit.

23- McGrew, opcit, p. 84.

۲۴- هابیس باون، «آینده و دولت»، معصومه اکبرزاده لاله، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۵۶ - ۱۵۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، صص ۱۱۳ - ۱۰۶.

25- Krasner, Stephan, "International Political Economy: Abiding Discord", *Review of International Political Economy*, 1, No1, 1994.

26- Krasner, Stephan, "Sovereignty: An Institutional Perspective", *Comparative Political Studies*, 21, Spring 1988.

۲۷- در این زمینه ر.ک:

Hart, Jeffrey A. & Assem Prakash, *Coping With Globalization*, London, Routledge. 2000.

28- Walker, R. B. J, "Both Globalization and Sovereignty: Reimagining the Politica", *WWW.globalcentres. Org / Docs / Walker. html*.

۲۹- روزنا، جیمز، «پسجیدگیها و تناقض‌های جهانی شدن»، احمد صادقی، سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، صص ۱۰۳۳ - ۱۰۱۹.

30- Barber, Benjamin. *Jihad vs Mcworld: How Globalism and Tribalism are Reshaping the World*, New York, Ballentin Books, 1996, p. 8.

31- Chatfield, Donald, "The Information Revolution and the Shaping of a Democratic Global", in: Neal Riemer (ed), *New Thinking And Developments in International Politics*, New York, The Miller Center of Public Affairs, 1991, pp. 135 - 165.

32- Keohan, Robert and Joseph Nye, "Power and Interdependent Defence in the Formation Age", *Foreign Affairs*, 11 sep - oct. 1998, pp. 81-95

33- Rothkop, David, "In Praise of Cultural Imperialism? Affects of Globalization on Culture", *Foreign Policy*, June 1997.

۳۴- در این زمینه ر. ک:

Martin, William F, Ryukichi Imani, Helga Steeg, *Maintaining Energy Security in a Global Context*, New York, The Trilateral Commission, 1996.

35- *Economist*, Nov 2000, p. 21.

36- Nye, Joseph, "Power: What is it? How can we Best use it?" in: L.Benjamin Ederington and Michael J.Mazarr, Turning Point, *The Gulf War and U.S Military Strategy*, Boulder: Westview Press, 1991, p. 46.

۳۷- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «روابط بین الملل از منظر فرانواگرایی»، گفتمان، شماره ۱ تابستان، ۱۳۷۷، صص ۱۸۶ - ۱۸۰.

۳۸- استرنج، سوزان، «جهانی شدن، فرسایش اقتدار کشور و تحول اقتصاد جهانی»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، صص ۴۲۰ - ۴۰۷.

39- Krasner,Stephan,"Economic Interdependence and Independent Statehood", in: R.H.Jackson and A.James (ed), *State in a Changing World: A Contemporary Analysis*, Oxford, Oxford Clarendon, 1993. p. 318.

۴۰- سریع‌القدم، محمود، «نخبگان و توسعه سیاسی»، در: روشنفکران، احزاب و منافع ملی، تهران، نشر پژوهش، فرزان روز، ۱۳۷۹، ص ۶۴.

۴۱- سیف‌زاده، پیشین، ص ۲۷۴.

۴۲- آکسفورد، پیشین، ص ۵۸.

۴۳- کوهن، رابرت و جوزف‌نای، «جهانی شدن، تازه‌ها و دیرینه‌ها»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۸۴.

۴۴- سیمیر، رضا، «سازمانهای غیردولتی و نفوذ آنها در جامعه جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۸ - ۱۴۷، آذر و دی، ۱۳۷۸.

45- Keohane, & Nye, opcit, p.19

۴۶- آکسفورد، پیشین، ص ۸۰.

۴۷- لیتل، ریچارد، رژیمهای بین‌المللی، سیدحسین محمدی‌نجم، تهران، دوره عالی جنگ، دانشکده، فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

۴۸- فوکو، میشل، دانش و قدرت، محمد ضمیران تهران، هرمس، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳.

۴۹- رجایی، فرهنگ، سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه دربارهٔ جهانی شدن در مورخه ۹ بهمن ۱۳۷۸.

۵۰- فرانکل، جوزف، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، عبدالرحمن عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹.

۵۱- کلینتون، دیوید دبلیو، دورویه منفعت ملی، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۰ - ۹۷.

۵۲- هرمن، ریچاردکی، «سیاست ایالات متحده در جنگ خلیج فارس»، در: نجف، الکس، (ویراستار)، دیدگاه‌های بین‌المللی درباره جنگ خلیج فارس، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵، صص ۱۷۰-۱۷۳- فاخری، مهدی، «جهانی شدن و سیاست خارجی با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹، صص ۵۶۳.

۵۴- حاجی یوسفی، امیرمحمد، «برخورد تمدنها: اونتولوژی جدید واقع‌گرایان در روابط بین‌الملل»، گفتمان، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۷، صص ۷۳.

۵۵- کلگ، استوارت آر، چهارچوب‌های قدرت، مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۴۲۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی